

نظام مراتب هستی در اندیشه افلوطين

■ ش. راشد

افلوطين بنا به قول برخی مورخان، احتمالاً در حدود سالهای ۲۰۴ یا ۲۰۵ میلادی در شهر لوكوپوليس (شهری در ساحل غربی رود نیل که امروزه آن را سیوط می نامند) به دنیا آمده است. آنچه که ما از احوالات و وقایع زندگی او می دانیم، مربوط به سالهای میانی و پایانی عمر وی است. فروریوس شارح و شاگرد وفادار افلوطين که از اهالی فلسطین بود و نزدیک به هفت سال شاگردی وی را کرده بود بر مجموعه رسائل استاد خود، (که آن را «اشارات» می نامند) مقدمه ای درباره زندگی افلوطين نگاشته که اصلی ترین منبع در این زمینه است. فروریوس، در زندگی نامه کوتاهی که درباره افلوطين نگاشته می نویسد:

«افلوطين، فیلسوف زمان ما گویی شرم داشت از اینکه در تنی جای دارد. از این رو هیچ گاه درباره قوم و پدر و مادر و زادگاهش سخنی نمی گفت... دو بیست و هشت سالگی به فلسفه تمایل یافت و به نزد آموزگاران فلسفه که در اسکندریه شهرتی داشتند رفت. ولی سودی نیافت و اندوهناک شد و درد دلش را با یکی از دوستان در میان نهاد. این دوست که به اشتیاق او پی برده بود او را به نزد آمونیوس فرستاد و افلوطين پس از حضور در مجلس درس او، به دوستش گفت: به دنبال همین مرد می گشتم. و از آن پس نزد آمونیوس ماند و در فلسفه چندان پیش رفت که مایل شد با فلسفه ایرانی و هندی آشنا شود». افلوطين در حدود چهل سالگی در رم محفل درسی یو قرار نمود و در همین محفل بوده است که فروریوس با او آشنا گردیده است.

افلوطين را شاید بتوان آخرین فیلسوف بزرگ عهد باستان دانست. با مرگ او (۲۷۰ میلادی) و کم رونق شدن محفل درسی وی می توان گفت که اندیشه فلسفی جهان باستان به تمامیت رسیده و زمینه های فکری و نظری برای ظهور دور تاریخی دیگری (تاریخ قرون وسطی) آماده می گردد. اگرچه افلوطين فیلسوفی تماماً یونانی مشرب نبود اما به جرأت می توان گفت که روح فلسفه یونانی بر او غالب بود.

افلوطين به لحاظ تاریخی، تجسم پیوند فلسفه یونانی با برخی اندیشه های حکمی و معنوی شرقی بود؛ پیوندی که در وجود افلوطين با غلبه یونانیت ظاهر شده است؛ هرچند که اندیشه افلوطين همان تفکر فلسفی کلاسیک افلاطون و ارسطو نبوده و نیست اما از جهاتی دنیاله و بسط آن محسوب می گردد.

افلوطين، مظهر تداوم یونانیت است اما تداوم روح یونانی در انتهای تاریخ تفکر یونانی و در آمیزش تنگاتنگ با برخی مایه های حکمی شرقی. افلوطين خود را پیمانگذار دستگاه فلسفی تازه ای نمی دانست؛ او گمان می کرد که به بیان فلسفه افلاطون می پردازد اما در واقع او تفکر فلسفی متفاوتی ارائه می داد که البته ریشه در اندیشه افلاطون داشت.

فلسفه یونانی، که به طالس آغاز می شود و با پارمنیدس و افلاطون و ارسطو به اوج خود می رسد و با رواقیون و اپیکوریان قوس نزولی خود را طی می کند و پایان می یابد، با همه نظامهای گوناگون و شعبه های مختلفش، فلسفه وجود این جهان محسوس ماست و روی در این جهان دارد زیرا که وجود در نظرش امری مقدس است... اما فلسفه های فیثاغوری جدید، و نوافلاطونی و گنوسی از نوعی دیگرند و اگر نتوان گفت که منکر وجود و طبیعتند، لافل این وجود و این جهان ما را به چشم حقارت می نگرند و از آن می گریزند و گریزشان هم به معنی بازگشت نیست، بلکه به معنی واقعی می گریزند. و هدف اصلیشان یگانه شدن یا واحد یا خدایی است که در آن سوی جهان و طبیعت، در آن سوی این وجود، جای دارد و به آدمی توصیه می کنند روی از این جهان برتابد و به درون خود پناه ببرد.^۱

افلوطين، فیلسوفی دینی و پای بند به تفکر و حیاتی نیست اما به جهانی معقول در ماوراء محسوسات اعتقاد دارد و بدان دل بسته است و جهان ماده را شر می داند و چون افلاطون اعتقادی به تلاش در جهت اصلاح امور دنیا بر مبنای نظام عالم مثل ندارد. برای افلاطون، شناخت حقایق عقلی و عالم معقولات از این رو مهم است که فیلسوف پس از این دریافت عقلاتی به نجات غارتشبان زمینی همت گمارد و امور آنان را بر مبنای عقلی سامان داده و تدبیر زندگی ایشان را دست گیرد اما در نظر افلوطين فیلسوف به جهان حقایق راه می برد تا خود را هر چه بیشتر از شرور عالم ماده دور کند و پس از درک حقیقت او را تمایلی به دخالت در امور گرفتاران عالم طبیعت نیست.

برای افلاطون فلسفه و پیمودن راه جهان روشنایی و دیدار خود نیک، فقط برای این است که عروج کننده از مقامی که به آن عروج کرده است آستن باز گردد و از شعله ای که در آنجاست چراغی با خود بیاورد تا بتواند نخست در پرتو آن چراغ، این جهان محسوس را نیک بشناسد و آنگاه با سرمشق ساختن جمالی که در آنجا دیده است این جهان را زیبا و دوست داشته بکند... اما برای افلوطين بر خلاف افلاطون، معنی و فایده فلسفه شناختن عالم محسوس به باری عالم معقول و اثربخشی در عالم محسوس نیست، بلکه صرفاً پاک ساختن روح از علائق دنیوی و عروج به عالم معقول و یگانه شدن با احد یا واحد است.^۲

به لحاظ معرفت شناختی نیز بین دو فیلسوف تفاوتی وجود دارد، به نظر می رسد افلاطون دیالکتیک یا سیر عروجی به عالم مثل را امری صرفاً عقلاتی می داند در حالی که افلوطين درک عالم مثل را توأم با ذوق و درک شهودی مطرح می کند و آن را نوعی وصول می داند. هرچند که باید بر این نکته تأکید کرد که روح و جوهر دستگاه فلسفی افلوطين متأثر از عقل انگاری یونانی و صورتی از سلطان الحمت اما از جهاتی و در مواضعی بسیار به اندیشه های معنوی شرق نزدیک شده و حتی با آن پیوند یافته است.

افلوطين فلسفه خود را به زبان یونانی می نویسد و برای تشریح اندیشه های خود صرفاً از مفاهیم و فلسفه یونانی سود می جوید... فلسفه افلوطين متکی به عقل انسانی (عقل جزوی) است و فلسفه نعل و استدلال است و تعبد و ایمان... و استناد به مرجعیت مقامی مافوق عقل که فلسفه مسیحی ممکن نیست از آن چشم پوشد، در فلسفه او نقشی ندارد.^۳

افلوطين در تفکر فلسفی خود به یک مبدأ کلی و نخستین به نام «واحد» یا «احد» قائل است. خود افلوطين در «اشارات» در این خصوص می نویسد: «واحد، بسط و نخستین است... پس از واحد عقل یعنی نخستین اصل متفکر است، پس از عقل روح»^۴

احد یا واحد، منشأ و مبدأ همه چیز است و بر همه مراتب هستی احاطه دارد. احد، کامل و بی نیاز است. افلوطين می نویسد:

«احد همه چیز است و هیچ یک از اشیا نیست. منشأ همه چیزهاست ولیکن عین همه نیست. در عین حال که همه چیز در او هست او خود منزله از همه

آنهاست... احد هیچ چیز نیست، و نیاز به چیزی ندارد. کامل است و پر، و از فرط پُری است که فیضان دست می دهد.^{۱۴}

احد، در ورای عالم و نسبت به آن والاتر و متعالی است و همه هستی و مراتب آن از احد پدید آمده اند.

«افلوطین، احد را متعالی و منزّه از همه احکام و صفاتی می داند که به موجودات نسبت داده می شود و از آنجا که وقتی چیزی را بخواهیم وصف کنیم ناگزیر صفت یا صفاتی از او را بیان می کنیم یا حکمی را در حق او جاری می سازیم، پس آنچه را مقدم بر صفات و احکام است نمی توانیم وصف کنیم. هر چه در وصف آید احد نیست»^{۱۵}

مفهوم احد، افلوطین از برخی جهات با برخی صفات سلبی و ثبوتی که در علم کلام اسلامی درباره ذات باری تعالی مطرح می شود شباهتهایی دارد.

احد، به نظر افلوطین از فرط پُری فیضان می کند و در اثر فیضان آن؛ نشئه وجودی دیگری پدید می آید که آن را مرتبه عقل یا عالم معقولات می نامند. این عالم معقولات تعبیری دیگر از عالم مثل یا ایده های افلاطونی است. کارل باسپرس نسبت احد، عقل و روح در اندیشه افلوطین را این گونه بیان می کند:

«افلوطین واحد را پدر می نامد، عقل را پسر، و روح جهان را نوه»^{۱۶}
«افلوطین، احد را «مبدأ نیک و راستین» و «به وجود نیامده و وجود نیافته» می نامد. «عقل، اولین مخلوق احد و نتیجه نگرش احد در خود است. در واقع بنا بر نظر افلوطین، احد با نگرستن در خود عقل را می آفریند و عقل؛ نخستین اثر نیک و نخستین جوهر»^{۱۷} است.

عقل بر خلاف احد، واحد نیست بلکه کثیر است. در واقع کثرت با عقل و جهان معقولات آغاز می شود. پس از آن، عقل به خلق روح می پردازد، پس همان طور که عقل مخلوق احد بود، روح مخلوق عقل است. روح، در حقیقت تصویر عقل است. افلوطین می نویسد:

«عقل که تصویری از واحد است از او تقلید می کند، یعنی چون پر است لیریز می شود و آنچه از طریق این فیضان پدید می آید تصویری است از او، همان گونه که او خود تصویر واحد است. این نیروی اثر بخشی که از عقل صادر می شود روح است.»^{۱۸}

روح، بیش از عقل گرفتار کثرت زدگی است. روح بر خلاف عقل ساکن نبوده و گرفتار حرکت است و این به دلیل بهره مندی کمتر آن از تجرد (در مقایسه با عقل) است. روح نیز خالق مرتبه ای از هستی است؛ خالق عالم طبیعت (ناسوت) افلوطین می گوید:

«روح در حال سکون نمی آفریند، بلکه طبیعت را که تصویر اوست در حالی می آفریند که حرکت می کند. مادام که به خالق او (عقل) می نگردد، از عقل آکنده می گردد، ولی همین که در جهت مخالف پیش می رود، به عنوان تصویر خود، روح حیوانی و روح نباتی را پدید می آورد... سرمشق روح در ساختن طبیعت و جهان محسوس خاطره ای است از آنچه در جهان پیرین دیده است و این جهان محسوس ما چون تصویری از جهان معقول است، زیباست»^{۱۹}

«ماده» در نظر افلوطین، پایین ترین و پست مرتبه عالم و فروتر از «طبیعت» و عین نیستی است. ماده به معنای خلأ مطلق، ضعف و پستی مطلق و عدم مطلق و به اعتباری در نقطه مقابل واحد، به معنای وجود مطلق، پُری مطلق، و وجودی که از شدت پُری فیضان می کند، قرار دارد.^{۲۰} از این رو مفهوم ماده در اندیشه فلسفی افلوطین با مفهوم ماده نزد فیزیکدانان متجدد تا حدود زیادی متفاوت است. باسپرس، مراتب عالم در تفکر افلوطین را این گونه تفسیر می کند:

«برتر از باشنده آن چیزی است که در اندیشه نمی گنجد، و از این رو بیان نشدنی است به نام واحد خوانده می شود... نباشنده ماده است از هر گونه صورتی عاری است و جزء هیچ مقوله ای نیست، در هیچ جا ثابت نیست، همه تأثیرها را می پذیرد، و همیشه نیازمند است و از هر حیث و هر جهت فقیر... در سلسله

مراتب باشنده که میان برتر از باشنده واحد و نیستی ماده قرار دارد از بالا به پایین پنج اصل وجود دارد:

واحد، عقل، روح، طبیعت، ماده... خود افلوطین با سخنان صریح اعلام کرده است که مراتب اصلی از سه بیشتر نیستند: واحد و عقل و روح. او هنگام بررسی هستی راستین اعتنایی به طبیعت ندارد و واقعیت خاص پدیده های طبیعی را نمی خواهد دنبال کند. ماده نیز واپسین مرتبه فیضان واحد است... برای افلوطین تنها واحد هست و فیضان ابدی که سبب پیدایی باشنده ها می شود و بازگشت به واحد، عقل، روح، طبیعت؛ اینها حوزه های وسطی باشنده اند.^{۲۱}

مفهوم واحد در اندیشه افلوطین، اگر چه شباهتهایی با مفهوم حق تعالی نزد متکلمین مسلمان و متألّهین دارد اما از جهات بسیار با آن متفاوت است اساساً درک افلوطین از مفهوم واحد کماکان تحت تأثیر بیشتر فلسفی یونانی قرار دارد و افلوطین خود نیز اگر چه در عمل، به اعتقادات دینی زمانه خود احترام می گذارد، اما به هیچ رو اندیشمندی ملنزم به وحی نبود و حتی در آراء او، برخی رگه های شرک و ستایش از خدایان یونانی را می توان دید.

فلسفه افلوطین در اندیشه های متفکرین پس از او و در برخی آراء کلامی تأثیر عمیقی بر جای نهاده است. سنت اگوستین از متفکرینی بوده که در دوره ای از حیات خود تا حدودی تحت تأثیر فلسفه نوافلاطونی قرار گرفته بود.

پیش از اینکه اگوستین مسیحی شود، معتقد به دین مانی بود و آنچه او را از مانویت روی گردان کرد، فلسفه افلاطونی و سپس آثار افلوطین بود... در نظر او فلسفه افلوطین بهترین و موفق ترین مکتبی بود که انسان به مدد عقل می توانست به آن برسد. از این روی معتقد بود که افلوطین و پیروان او، هر چند که مسیحی نبودند، تفکرشان بیش از تفکر هر فیلسوف دیگر به مسیحیت نزدیک شده بود.^{۲۲} استاد سید جلال الدین آشتیانی، معتقد هستند که بخشی از آثار افلوطین که تحت عنوان «تولوگیا» به عربی ترجمه شده و در دسترس متفکران مسلمان قرار داشته، از آثاری است که مورد توجه شیخ اشراق (متوفی ۵۸۷ هـ. ق) بوده و بعضی مباحث آن منشأ الهام برخی اندیشه های شیخ مقبول بوده است.^{۲۳}

۱. پورجوادی، نصرالله/ درآمدی به فلسفه افلوطین/ نشر دانشگاهی/ ص ۲.
۲. افلوطین/ دوره مجموعه آثار/ جلد دوم/ زندگی افلوطین، فرافورس/ محمدحسن لطفی/ ص ۱۱۰۰، ۱۱۰۱.
۳. افلوطین/ دوره مجموعه آثار/ جلد اول/ مقدمه/ ص ۲۲.
۴. پیشین/ ص ۲۶ و ۲۷.
۵. پیشین/ ص ۲۸ و ۲۹.
۶. پیشین/ ص ۲۹.
۷. افلوطین/ اشراق، ۱۵، ۲، ۱/ به نقل از: پورجوادی، نصرالله/ ص ۲۹، ۲۰.
۸. پورجوادی، نصرالله/ درآمدی به فلسفه افلوطین/ ص ۲۱.
۹. باسپرس، کارل/ افلوطین/ محمدحسن لطفی/ خوارزمی/ ص ۲۲.
۱۰. افلوطین/ مجموعه آثار/ جلد اول/ ص ۳۰.
۱۱. پیشین/ ص ۳۲.
۱۲. پیشین/ ص ۳۲.
۱۳. پیشین/ ص ۳۵، ۳۶.
۱۴. باسپرس، کارل/ افلوطین/ ص ۱۸، ۱۶، ۱۵.
۱۵. درآمدی به فلسفه افلوطین/ ص ۱۰۲، ۱۰۳.
۱۶. نگاه کنید به:
۱۷. تولوجیا/ تعلیقات قاضی سعید قمی/ تصحیح استاد سید جلال آشتیانی/ ترجمان اسلامی حکمت و فلسفه/ ص ۱۳، ۱۲.